حشم و خدم خود را از شرب خمر منع نماید زیرا که باز ایستادن از منکری واجبست و نهی کردن دیگران نیز از ان واجبی دیگر و از ترک
واجبی ترک واجبی دیگر لازم نمی آید و بارتکاب معصیتی دیگر مباح نمیشود پس ثابت شد که ترک اهم علت نفی وجوب اهم نیست ٦ علم باید
که محتسب عالم بود بمسایل شرعی و منکر و معروف را شناسد و بر آنکس که انکار میکند آن منکر را ام (؟) بمذهب وی تحقیق نماید شاید که آنچه
او منکر میداند در مذهب محتسب علیه منکر نباشد چون اکل ضبع مثلا در مذهب شافعی و نکاح بلا ولی در مذهب ابو حنیفه و علی هذا ٧ شفقت
باید که محتسب مشفق بود و نخست بموعظت منع و بتدریج بمرتبه ضرب رساند و چون محتسب علیه از مباشرت منکر دست بدارد در ایذای او
نکوشد و تجسس منکرات نکند و هر چه مخفی و مستور است همچنان در حجاب بگذارد و در افشای اسرار و هتک استار مسلمانان نکوشد
زیرا که آن نیز منکر است و ولی اگر نا هی منکر مرتکب منکر گردد ٨ ورع باید که محتسب با ورع و پرهیزکار باشد و در تقلیل علایق
کوشد تا از طمع دور تر افتد و هر محتسب که پیچ نهال طمع از زمین دل بر کند هر چه گوید و کند مقبول حضرت عزت نمیشود زیرا که حبه او نه و فی از
منت و در ذخیرة الملوک آورده که محتسب باید که جناب خود را از لوث متابعت هوا و قایت کند و منهج رفتار از ظلمت هوا
پاک گرداند و روی آفتاب یقین را بسحاب تلبیسات و تزویرات نپوشد و دولت باقی اخروی را بحطام فانی دنیوی نفروشد
و بسبب عمارت خانه عاریتی در ویرانی بنای دین نکوشد و من کل الوجوه در طمع در بندد تا سخن حق تواند گفت و کار حق تواند کرد
طمع بند و و فر حکمت بشنوی: طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی ۰ که طامع بیاید یکی انگ زر ۰ همه عیبهارا نماید هنر ٩ حسن خلق چون
محتسب نیکو خوی افتد هر آینه بتلطف اصلاح امور میتواند کرد و باید دانست که فساد عنف از صلاح او بیشتر است و حامی
برفق و لطف از ارتکاب معاصی زود تر میگذرد و چه اکثر طبایع که بحمیت جاهلیت موسوم اند امکان دارد که از عنف محتسب ارتکاب
مناهی بیشتر کنند و بتعصب محتسب عنیف کلمات کفر بر زبان رانند و درشت خویی و غلظت وی سبب انیخت شد و با
و در حین انکار مناهی منکری فاحش تر از همه منکرات وجود گرفته امام بیان الحق رحمه الله فرموده که مهم ترآداب احتساب رفقست
تا کنا ه کار از معصیت بکفر نیفتد چه اگر با عاصی درشتی کنند باشد که در سبک داشت گناه خود و سر باز زدن از فرمان شرع سخنی
گوید که بدان کافر شود و محتسب بمثابه طبیب است او را دفع بیماری باید کرد نه در هلاک بیمار باید کوشید ب علاج این دل بیمار
مشکل تر از آن کردن ۰ که هر درو ی که دارد از طبیب خویشتن دارد ١٠ اخلاص نیابد کار بر دست هر کاری که مبتنی بر اخلاص
نباشد در حضرت عزت مقبول نیست و اگر عملش بشرب ریا آمیخته گردد جز مهجور مخذول نه و جمعی اذن حاکم را نیز شرط کرده و گفته
اند که اجرای این امر بی دستوری حاکم بفتنه و فساد میکشد و امر حکام و انفاد و امثال این مهام موجب تسکین غلیان تعصبات
عوامست و برخی این قول را مرضی ندارند و گویند از مضمون حدیث نبوی علیه الصلوة و السلم که من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان
لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه معلوم میشود که همه کس را قابلیت انکار و استحقاق این کار هست بشرایطی که مذکور شد
و امام حجة الاسلام فرموده که ولا یشترط فیه التولیة و حقیقت آنست که محتسب را در مرتبه ضرب و تغیر اذن حاکم شرطست و در باقی
درجات احتساب فی اما شرط المحتسب فیه آنست که منکری باشد متفق علیه و جمیع معاصی از کبایر و صغایر باتفاق منکرست

دید که آن فی الحال موجود بود زیرا که بعد از فراغ فاسق از ان منکر و در زمانی که آن معصیت منقضی شد حاکم شرع را رسد که اقامت حد و تعزیر کند
و معاصی که فاسق عازم است بر ارتکاب آن در زمان مستقبل از دو بر ان نیست یا متوقعست بدان و درین وقت احتساب در بیان
نصیحت نشاید یا منکر است و درین حال احتساب بموعظت نیز روا نیست چه معنی متعین با مارات ظن باشد و آن حرامست و باید که آن منکری بی تجسس
ظاهر باشد و بتجسس اظهار آن روا نیست و پنهان آنچه فاسق مستور میدارد و لازم است ب پرده هر کس مدران تا مدرد پرده تو
بشنو این نکته اسپرترا استر الله علیک : اما محتسب علیه هر که باشد او را از منکر باز باید داشت و اگر چه صبی یا مجنون بود چه اگرآن فعل از ایشان بسبب
عدم تکلیف و وجود جنون معصیت نیست اما منع از ان واجبست و باید دانست که امر معروف تابع مامور به است اگر معروف واجب
است نیز واجب باشد و اگر مندوب مندوب اما نهی منکر علی الاطلاق واجبست زیرا که ترک جمیع منکرات واجبست و گفته اند که امر بمعروف لازم باشد
نهی از واجبست و اگر مکروه بود نهی از و مندوبست و بر هر تقدیر اگر قاعده این امر و نهی مندرس گردد بنای شرع نفوذ نیابد و روی بانهدام
نهد و از اینجا گفته اند که با وجود آنکه فرض کفایه است اگر تمام مردم شهری یا قریه درین باب اهمال نمایند مجموع ایشان بزه کار شوند
پس معلوم شد که امر معروف و نهی منکر قطبی است مدار علیه و در تفسیر انوار آورده که از حضرت رسول صلعم سوال کردند که بهترین آدمیان
کیست فرمود که آنکس که فرماینده تر باشد بمعروف و باز دارنده تر از منکر و پرهیزکار تر برای خدای و پیوند کننده تر بخویش
رحم را و این طایفه بهترین موصوف بفون و فلاح اند چنانچه فرمود وَأُولَٰئِكَ و این گروه که داعی خیر و امر معروف و ناهی منکرند
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران مفلح کیست که نیکی پاینده و فیروزی همیشه رسد و بعد از امر این امت به بزرگترین چیزی که آن
دعوت خلقست بخیر نهی میکند ایشان را از عظیم تر شری که اختلاف و تفرقست در دین کما قال وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان
كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند آنان که متفرق شدند در عداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک از ایشان فرقها پدید شدند
و با یکدیگر دشمنی ورزیدند وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود چه یهود بعد از موت موسی عم پانصد سال مختلف الحال شدند
و ترسایان بعد از رفع عیسی عم بسی سال طرح اختلاف افکندند و مخالفت مجموع ایشان در توحید و تنزیه و احوال آخرت بود و اگر
معنی تفرق و اختلاف یکی نیست الا آنکه تفرق را بیشتر استعمال در اختلافی کنند که باعتبار ابدان باشد و اختلاف مستعمل در
خلاف ادیان باشد اینجا هر دو را جمع کرد تا استدلال کنند بر آنکه غایت مخالفت بهر دو اعتبار در یهود و نصاری بوده چه یهود
با بدان متفرق شدند در بلاد شام و نواحی مغرب و ترسایان در دیار روم و حوالی فرنگ و هر یک در موضعی خود را اقتدا میشوانی
قوم دانسته مخالفت با گروه موضعی دیگر بود آغاز نهادند و ادعای هر مدعی آنکه حق با اوست و دیگران بر باطل اند و این دو گروه اختلاف
کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بایشان آیات و حجج و در کتب ایشان متفرق الکلمه شدند و در شان محمد صلعم
اختلاف کردند در بعثت و صفات او و بعد از آیات روشن که در توریة و انجیل خوانده و دانسته بودند و بقول جمعی مراد
از این آیه حروریانند از خوارج گفته اند و جمیع مبتدعه و تفرق استخراج تاویلات فاسده است از نصوص ظاهره و اختلاف
نصرت کردن مرمذهب باطل خود را ای عزیز حق سبحانه نهی فرمود این امت را از اختلافی که در اصول دین واقع شود زیرا که